



# ملازم ولی خدا...

آیت الله محمد محمدی گیلانی

سبنا، این مطلب را، هم در مدخل «منطق الشفاء» و هم در اوایل «شفای الهیات» بحث طولانی کرده است و خدایش با امام رضوان الله علیه، همان طور که جسماً محسوس بوده اند و شده اند، روحاً هم با سید المرسلین محسوس گرداند.

## سختکوش در مباحثه

از مطلب به آسانی نمی گذشت و اگر پیش مطالعه ای در آن بحث کرده بود، اسباب زحمت برای من می شد و اگر مطلب درست ادا نمی شد، آن را پیگیری می کرد. سختکوش بود و قضیه را تعقیب می کرد.

مادر حدود دو سال و اندی، در فلسفه «اعلی» یعنی قواعد عامه وجود و به حسب اصطلاح رایج «امور عامه» با هم، شبانه بحث می کردیم و با آن همه گرفتاری که ایشان در تدبیر امور بیت رهبری داشتند، با وجود آن همه مسئولیت و آن همه وزرا و وکلا و مسئولین و اهل توقع و اهل حاجت و نامه هائی که می بایست پاسخگو باشند، هر هفته چهار شب، من در خدمت ایشان بودم و مباحثه آزاد دو نفری بود و ایشان هم نوار برمی داشتند.

## ادب موروثی

خاطر شریفشان مستحضر است که ما طلبه ها در مباحثه، آزاد هستیم. خیلی چیزها ممکن است بگوئیم و خیلی تندیها بشود، ولی ایشان در نهایت ادب، ادبی که به وراثت داشتند مرا و خشونت مرا تحمل می کردند.

در طول دو سال و اندی، الهیات، به معنی اعم را که همان قواعد وجود است. به پایان رساندیم و حاجی علیه الرحمه، چون منظومه را به مقاصد تقسیم کرده، از این مقصد که گذشتیم به مقصد دوم، یعنی جواهر و اعراض رسیدیم. مباحثه ای آزاد و ایشان به بعضی از شرحهای فارسی که پهلوی من نبود، مراجعه می کردند و می فرمودند که فلان استاد، این طور نظرات مختلف را بحث می کند و من می گفتم، «میزان شما، داور شما». به هر حال جواهر و اعراض به پایان رسید.

## ترسیم ساده یک امر عقلی و پیچیده

ایشان اصل کارش در فقه و اصول بود و بعداً به فلسفه پرداخت. انسان اگر میدانی را محکم کند، هر چه بر آن مترتب می شود، لذت بخش خواهد بود. مثلاً یادم می آید یکی از آن شبها که ایشان تشریف آوردند، من مشغول ترجمه مقاله «قوه و فعل» علامه طباطبائی بودم که حضرت علامه می فرمایند، «قوه و فعل، سنگین ترین مقاله من است.» کاغذهای من روی میز پخش بودند. به ایشان گفتم، «علامه، درباره تنزل و تصاعد حرکت، عبارتی دارند. من در آن خیلی دقت کرده ام.» و آن را برایشان گفتم، ایشان (رضوان الله تعالی علیه)، مدار برداشت و

امام خانه ای گرفتیم، از من خواستند که یک بحث عقلی و فلسفی را با هم منعقد کنیم. عذر آوردم، ولی نپذیرفت. خدمتشان عرض کردم که شما همه وجود شریفشان را برای حراست، همدمی و مراقبت امام و ما آلاً برای حفظ جمهوری اسلامی مصرف می کنید. وجود شما بسیار گرانبها و وجود بی بدیل و بی همتایی است. شما اجازه بدهید من بیایم منزلتان و آنجا با هم بحث کنیم. زیرا، با بازار داغی که منافقین برای ناامنی درست کرده اند، اگر من آنجا بیایم بهتر است، ولی ایشان که متخلق به اخلاق رسول الله بود و پاره ای از امور را ملاحظه می کرد، گویی «آداب المتعلمین» در جلوی چشمان شریفشان بود. تعبیراتی کردند که، «نه! من باید بیایم.» البته با تعبیرات لطیف تر و دلنشین تر.

## ذهنی نقاد و عقلی روشن

با هم شروع به مباحثه فلسفه «اعلی» و متن کتاب «شرح منظومه» تألیف سبزواری کردیم. یعنی حکمت متعالیه و متنی که مورد بحث قرار دادیم، حکمت منظومه سبزواری علیه الرحمه بود. این بزرگوار در مباحثه، یکاد زبتهای یزی، و آن لم تمسسه نار! آن چنان ذهن نقاد و عقل روشنی داشت که مطلب از دهان من بیرون نیامده، تو گویی چندین بار این مطلب را مباحثه کرده است.

این مطلب قابل دقت است که موضوع فلسفه وجود مطلق» به وجودی که در اختیار ماست و وجودی که خارج از اختیار ماست، تقسیم می شود. در مورد این مسئله، ما چند جلسه ای با هم بحث کردیم، ما آلاً، فلسفه نظری که تقسیم می شود به اقسام ثلاثه، ایشان مسلط شد بر مقصد فلاسفه در این باب. این که به عرضتان رساندم مطلب ساده ای نیست. شیخ العقلا «ابوعلی

حدیث از قره العین امام راحل قدس سره الشریف، حجت الاسلام و المسلمین، آقای حاج سید احمد خمینی اعلی الله مقامه، برای من مایه لذت و مسرت و ابتهاج است. چه محدث این حدیث، خودم باشم یا رفیق بصیری که به احوال این عزیز آشنا بوده است، استماع و شنیدنش برای من تبهج است. مگر نه این است که این عزیز همه عمر و جوانی و شوق سوزان و گذرانده ترین ایمان و سوزان ترین اشتیاق و همه حیثیات زندگی خویش را در وجودش به هم در آمیخت و نثار مقدم امام راحل. یعنی امام المتقین عصر ما. نمود و ما آلاً قربانی حراست از جمهوری اسلامی گردید.

چرا چنین نباشد؟ این عزیز، پرورش یافته بیت نبوت، در حجر ولایت تربیت شد. پدر بزرگوارش امام راحل، وارث علوم سید المرسلین، از معارف و شرایع و احیا کننده آثار انبیا و رسول الله در این عصر و انفسا بوده است.

## ملازم ولی خدا

روز ما حجت الاسلام و المسلمین حاج احمد آقا، شبانه روز ملازم این ولی خدا بوده است و لوق و لزوم ایشان با امام بزرگوار، همچون ملازمت و ملاصقت امیر المؤمنین و رسول الله بوده است. در خطبه «قاصه»، امیر المؤمنین، ملازمت خود با رسول الله را این چنین بیان می کند، «لقد كنت ألبغته اتباع الفضيل أثر أمه يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علما يأمرنى بالآ قتداء به.»

می فرماید، «اگر متابعت و سوق و ملازمت مرا با رسول خدا بخواهید تشبیه کنید، همان طوری که فرزند شتر ماده دنبال مادر، شتابان در حرکت و ملازم لاینفک مادر است، من هم ملازم رسول الله بوده ام. رسول خدا هر روز از اخلاقی عظیم خویش، رأیت و پرچمی را برای من می افراشت و مرا امر می کرد که آن حضرت را در آن خلق کریم متابعت کنم.» همیشه با امام بود

احمد عزیز هم، با وجود اقدس ولی بزرگوارش، امام راحل، این چنین بود. روز با امام بود، شب با امام بود، در سفر با امام بود، در حضر با امام بود.

من متأسفم که چرا مطلب به عکس نشد. می بایستی از حضرت ایشان تقاضا می شد که درباره این رفیق مرحومش - محمد محمدی گیلانی - توضیح بدهد، ولی مسئله معکوس شد. از من تقاضا فرموده اید که درباره مراتب معارف حجت الاسلام احمد آقا خمینی، آن مقداری که مطلعم با شما صحبت یکنم، قبل از آنی که من با این بزرگوار، طرح مباحثه بیندازم، با وی آشنا بودم و معرفت داشتم. در قم رفت و آمد داشتیم و جناب ایشان در تهران، وقتی که من در دادگاه بودم و به امر امام، در جوار بیت

از مطلب به آسانی نمی گذشت و اگر پیش مطالعه ای در آن بحث کرده بود، اسباب زحمت برای من می شد و اگر مطلب درست ادا نمی شد، آن را پیگیری می کرد. سختکوش بود و قضیه را تعقیب می کرد.





بی نظیر است، ولی هیچ یک از شاگردان ایشان، چیزی را تقریر نکرده‌اند و چندین بار از من خواستند که تلویزیون را خبر کنم که کتاب «مصباح الهدایه» و کتاب «امام راحل و فقه سنتی» از کارهای دفتر نشر را تدریس کنند. البته من شاگرد اصول امام بودم و درس فلسفه را خدمت ایشان نخوانده بودم، ولی در اصول، مباحثی که راجع به حاشیه آیت‌الله بروجردی که امام مطرح می‌کردند، بی نظیر بود. استاد بزرگوار، آقای علامه طباطبایی، متفکر در فنون کثیره عقلیه بود و در برهان، بد طولانی داشت و از دید ما بالاتر بود. در مجلسی، یکی از مشاهیر فلسفه که به قم آمده بود از امام پرسید، «شما آقای طباطبایی هستی؟» آقای طباطبایی فرمودند، «طباطبایی منم. ایشان آیت‌الله خمینی، استاد من است.» می‌دانیم که آقای علامه طباطبایی سخن به مجامله نمی‌گفت. منظور آن است که آثار عرفانی امام متعدد است، ولی از مبانی فلسفه ایشان باین تبحر، هنوز چیزی بیرون نیامده بود و حاج احمد آقا به دنبال جزوات ایشان از شاگردانش بود که بالاخره، خطوطی از تلمیذ امام پیدا کرد و البته ایشان مرحوم شده بودند و خانواده آن تلمیذ جزوات را به احمد آقا داده بود و من مطالعه کردم و گفتم، «انزل من السماء ماء»

دیشب از پاریس به من زنگ زدند که فیلسوف جوانی، نه سال در آثار امام کار کرده و حتی به مشهد آمده و نزد حکیم ربانی، آیت‌الله آسید جلال الدین آشتیانی نظرات امام را دیده و در دانشگاه «سوربن» از آن دفاع کرده و همه آن را تأیید کرده‌اند و گفته‌اند این آقای «کرستین بونو» فلان نمره ممتاز را گرفته است.

#### قدرت مباحثه و عزم راسخ در فراگیری

روح حاج احمد آقا شاد، امری که ایشان را مشغول کرده بود این بود که جنبه کار سیاسی امام، ستره و پرده‌ای بر مسائل فلسفی و برهانی ایشان بود. من متأثرم، ای کاش، بعد از مرگ من از ایشان راجع به من سؤال می‌کردند. ایشان که قدرت مباحثه و ذکاوت و عزم راسخ در فراگیری و تبحرشان در فلسفه را بیان کردم، البته، اصل کار ایشان در بعد فقه و اصول بود و بعداً به فلسفه پرداختند. در بیرونی امام در قم، آقایان می‌آمدند، می‌نشستند و مسائل فرعی بحث می‌شد. مثلاً «عروه الوثقی» را باز می‌کردند. این امور گفته می‌شد که ادله این فرع چیست و حاج احمد آقا، قهرمان میدان بود در اعمال قواعد اصول و گاهی اوقات اقوال علما در آن مسائل را حضور ذهن داشت و می‌گفت.

#### صاحب‌نظر و مجتهد در فقه

من حیث المجموع، دور از افراط و تفریط، ایشان جامع معقول و منقول بود و صاحب نظر و اجتهاد در فقه بود و در شورای خبرگان عضویت داشت. نه‌الهیایی در وجود ایشان بود که اگر مشیت الهی برقرار می‌بود و آن مبادی به ثمر می‌آمد، ایشان فوق العاده بود و غیر از اینها بسیار با محبت، وقتی خانواده من فوت شد، ایشان مرتب در روزنامه تسلیت می‌داد که موجب تسلی بچه‌ها بود. خانواده ما، فانی در ایشان بود و ایشان خیلی لطف و محبت کردند.

آخر قضیه را متوجه می‌شد و از نظر سیاسی، مراقبت‌های جالبی می‌کرد.

با توجه به این که کار ایشان زیاد بود و حتی بعضی از شبها، اظهار خستگی زیاد می‌کرد، ولی علاقه شدید داشت که مبحث دیگری مثل وجود ذهنی را مطالعه کند که من گفتم، «بگذارید کمی آرامش پیدا کنید و شوی آسوده باشید.» ایشان قبول کردند، ولی علاقه و شوق برای ادامه مباحثه داشتند.

ایشان که در کنار امام بود، امامی که میزان الحقیقه بود، تعریف می‌کرد که به امام گفتم، «بسیار خسته شده‌ام. حالا که نمی‌گذارید به قم بروم، اجازه بدهید خانه‌ای راحت‌تر در تهران بگیرم که زندگی خانواده‌ام آسان‌تر شود.» ولی امام، دستشان را محکم، به علامت نفی بالا بردند. من به احمد آقا گفتم، «توپسر امامی و با ماها فرق داری. امام، مثل حضرت رسول که حضرت علی را امر می‌کردند از خلق کریم متابعت کند، احمد را امر می‌کردند که در این زهد از ایشان متابعت کند.

#### صاف بود و صافی

احمد آقا، همان صافی بود که ذره و غبار را می‌گیرد. ایشان در مقام انتقال دهنده و تلقی‌کننده انواع نامه‌ها و تلگرافها بود که می‌آمد و می‌بایست آن چنان به امام منتقل کند که خدای ناکرده ایشان رنجیده خاطر نشوند و فشار کار بر روی ایشان نباشد. این بزرگوار، با یک چنین کیفیتی، این بیت شریف را با تمام جهاتش و تمام حیثیاتش نثار حراست امام که در نهایت، حراست جمهوری اسلامی بود، می‌کرد. ایشان (قدس سره الزکیه) یک بار گفتند، «چیزی که من را زجر می‌دهد این است که صرف نظر از آثار عرفانی امام که با قلم خود ایشان بوده است، مسائل برهانی ایشان نیز کم نظیر و شاید در عصر خود

وقتی دومی را به حاج احمد آقا دادم، گفتم که از آن، یکی دیگر هم بود که دادم به فلان آقا. ایشان فرمودند، «اشتباه کردید، زیرا اسباب فتنه می‌شود. ممکن است آن را منتشر و موضوع را پخش کنند.» و من هم متوجه موضوع شدم و آن را پس گرفتم. مهم این است که ایشان تا

**دور از افراط و تفریط، ایشان جامع معقول و منقول بود و صاحب نظر و اجتهاد در فقه بود و در شورای خبرگان عضویت داشت. نه‌الهیایی در وجود ایشان بود که اگر مشیت الهی برقرار می‌بود و آن مبادی به ثمر می‌آمد، ایشان فوق العاده بود و غیر از اینها بسیار با محبت.**

آن امر عقلی را، به طور محسوس ترسیم کرد. آن چنان سهل و ممتنع، به صورت یک مثلثی ترسیم کردند که می‌توانیم ضلعین مثلث را امتداد بدیهم و راست به سوی بالا ببریم و قضیه برای من قابل لمس شد، در صورتی که تا آن روز، چنین حرکت جدیدی را نخوانده بودم. از مقصد ثالث هم گذشتیم و به الهیات به معنی الاخص رسیدیم که موضوع بحث آن، وجود حضرت واجب تبارک و تعالی است.

ایشان صفای ذهنش آن چنان بود که وقتی من از بیان امام، خصوصاً درک واجب الوجود و از مصباح الهدایه امام، «هو» را بیان می‌کردم که امام می‌فرمایند چرا «هو» ضمیر غایب است و حدود ۱۷ اسم است که به «هو» برمی‌گردد و نهایت و حدی برای او نیست و چیزهایی نظیر این معرفت‌های روشن که خدمتشان عرض می‌کردم، اشک می‌ریختند. در گذران بحثها، هیچ شتابی نداشتیم، با طمأنینه نوار برمی‌داشتند. ایشان قواعد وجود را محکم کرده و اموری که بر آن مترتب شده بود و می‌شد وجود ایشان را فوق العاده می‌کرد.

#### هوشیاری سیاسی

در همه مسائل، مثلاً در مسائل سیاسی هم به خاطر می‌آید بوتنهایی برای ما آورده بودند که در آنها از طرف یکی از مدعیان مرجعیت، علیه ما به ساواک گزارش داده شده بود. خیلی خلاف واقع و با سوء ادب بود. من آنها را به قم، خدمت حضرت امام بردم. یکی از آنها را به یکی از افرادی که در دفتر بودند، دادم و



۱۳۵۸: بیمارستان قلب تهران.

